

ریچارد سیمور و آنتون پگر در آخرین گفت‌وگویشان در مجله Sidecar، درباره‌ی چگونگی درک چپ از شورش‌های نژادپرستانه‌ای که تابستان امسال در سراسر بریتانیا رخ داد، بحث کردند. سیمور معتقد است که موج حملات به مهاجران، ناشی از محرومیت مادی طبقه کارگر «سفیدپوست» بریتانیا نبوده است؛ بلکه این حملات نشانه‌های ناسیونالیسم جدید و خطرناکی است که به‌طور فزاینده‌ای مشغله‌ی اصلی‌اش حفاظت از مرزها، کشیدن حصارها و استحکامات شده است – که آن‌ها را به‌عنوان محافظانی ضروری برای حفظ تقسیمات جنسیتی و نژادی سنتی می‌بیند. یگر موافق است که تفسیر این شورش‌ها به‌عنوان «پتانسیل و توانمندی از دست‌رفته‌ی چپ‌ها» اشتباه است و نباید به آن‌ها محتوایی رهایی‌بخش نسبت داد. اما او سیمور را به دلیل اولویت دادن به «روانشناسی اجتماعی» بر «اقتصاد سیاسی» نقد می‌کند و می‌گوید که ریشه بحران اجتماعی بریتانیا در مدل رشد ناموزون کشور، یعنی بخش خدماتی با دست‌مزد پایین و وابسته به کار مهاجران نهفته است.

هر دو نویسنده به‌خوبی فضای ملتهب بریتانیای معاصر را به تصویر می‌کشند. با این حال، بحث آن‌ها ممکن است به یک رقابت بی‌نتیجه منجر شود. همان‌طور که تحلیل اقتصادی می‌تواند انگیزه‌های پیچیده فردی را نادیده بگیرد، تحلیل روان‌شناختی هم می‌تواند زمینه اجتماعی آن‌ها را نادیده بگیرد. آن‌چه که به‌جای آن نیاز داریم، ارزیابی روان‌شناختی - اجتماعی ملموسی است که نشان دهد چگونه بدنام کردن مهاجران و مسلمانان بخشی از یک خیال خام آزردهنده است که تحت‌تأثیر تاریخ استعماری بریتانیا و نابرابری‌های مادی ریشه‌دار آن شکل گرفته است.

تصاویر این شورش‌ها که به‌سرعت پخش شدند، برای کسانی که در فعالیت‌های ضدنژادپرستی فعالیت می‌کنند، تصاویری بسیار آشنا به نظر می‌رسند. بسیاری انتظار وقوع آن‌ها را داشتند. در ۲۳ مه، گروه کوچکی از معترضان در مقابل سینمای فونیکس در ایستگاه فینچلی جمع شدند، پس از این‌که‌های سینما پذیرفت میزبان یک جشنواره فیلم بودجه‌بندی شده توسط دولت اسرائیل باشد. بلافاصله آن‌ها توسط صدها معترض راست افراطی محاصره شدند که بطری‌های شیشه‌ای پرتاب کرده و فحاشی‌های نژادی سر می‌دادند. دوستم پیش از آن‌که پلیس‌ها او و همراهانش را تا نزدیک‌ترین ایستگاه مترو اسکورت کنند در همان لحظه برایم پیام داد: «آن‌ها قصد دارند ما را بکشند». آن شب این راست‌گرایان افراطی با اعتماد به نفس به خانه‌هایشان بازگشتند. آخر هفته بعد، اردوگاه طرفداران فلسطین در دانشگاه کالج لندن مورد حمله قرار گرفت. در حالی که نسل‌کشی غزه – با حمایت و تأمین مالی دولت‌های غربی – از هر رسانه‌ای پخش می‌شد، عجیب نبود که برخی بریتانیایی‌ها تصمیم بگیرند این خشونت را در مقیاسی کوچک‌تر بر علیه مسلمانان تقلید کنند. در رسانه‌های اجتماعی با خونخواهی‌های مشابه ارتش اسرائیل، درخواست‌هایی برای سوزاندن مساجد شنیده می‌شد.

در همین حال، نهادهای سیاسی در آستانه انتخابات عمومی، نژادپرستی خود را تشدید کرده بودند. ریشی سوناک بی‌وقفه تعهد خود را برای «توقف قایق‌ها» و «کنترل مرزهایمان» با زندانی کردن پناهجویان و تبعید آن‌ها به رواندا، تکرار می‌کرد. کی‌یر استارمر تلاش می‌کرد از او پیشی بگیرد و خواهان تسریع در اخراج بنگلادشی‌ها شد. یکی از اولین اقدامات ایوت کوپر به‌عنوان وزیر کشور، پیوند مستقیم میان مهاجرت و افزایش جرم و جنایت بود و با ایجاد فرماندهی امنیت مرزی جدید و تشدید یورش‌ها علیه کارگران غیرقانونی، این ارتباط را تقویت کرد. وقتی معترضان راست‌گرای افراطی به خیابان‌ها آمدند، تنها شعارهای این سیاستمداران را تکرار نمی‌کردند؛ بلکه سیاست‌های خشونت‌آمیزی را که به آن‌ها وعده داده شده بود، به دست خود اجرا کردند. اگر ایجاد «بازدارندگی قوی» به‌معنای نشانه‌گذاری مهاجران برای آزار و مرگ است، تنها یک قدم کوچک تا به آتش کشیدن هتل‌هایی که آن‌ها در آن سکونت دارند، باقی می‌ماند. هم حزب کارگر و هم محافظه‌کار شورش‌ها را «اراندگری» و «خشونت بی‌فکر» توصیف کردند، اما هیچ‌کدام مایل نبودند در مورد نژادپرستی نهادی که این شورش‌ها را برانگیخته بود، صحبت کنند.

دموکراسی‌های لیبرال عموماً ترجیح می‌دهند چنین تمایلات مرگباری را پنهان کنند و آن‌ها را به‌عنوان «اجرای قانون» یا در لفافه اسطوره‌های ملی پنهان کنند.

با این‌که سیمور و یگر درست می‌گویند که این شورش‌ها فاقد محتوای اخلاقی یا رهایی‌بخش هستند، اما باز هم یک ادعای اخلاقی آشکار وجود دارد که نیازمند توجه ماست. هم در گفتمان اساسی و هم در سطح خیابان، شاهد مقابله میان «بیگانه جنایتکار» و «خودی بی‌گناه یا فاضل» هستیم که نیاز به محافظت دارد. سوناک مدعی است که سیاست «توقف قایق‌ها» در واقع برای نجات جان‌ها در دریاست، با شکستن مدل قاچاقچیان انسان و مجازات «متجاوزان صف». کسانی که بیرون مساجد تجمع کرده بودند، پلاکاردهایی در دست داشتند که روی آن نوشته بود «فرزندانمان را نجات دهید». این انعکاس باوری است که با پاک کردن عناصر فاسد از جامعه، می‌خواهد جهان را اصلاح کند. وقتی رهبران قادر به تحقق این خواسته نیستند، خشونت خیابانی به یک جایگزین تبدیل می‌شود.

طبق نظریه کلاین، آزار و مجازات یک دفاع روانی کودکانه علیه درک‌های «افسرده‌وار» است: یعنی پذیرش این واقعیت که یک مهاجم فرضی، یک کل پیچیده و مبهم است که به نوبه خود، پذیرش پیچیدگی و ابهام خود کودک را نیز ممکن می‌سازد. نوزادان، مراقب اصلی خود را به دو تصویر تقسیم می‌کنند، یکی خوب (حاضر و پاسخگو) و یکی بد (غایب و طردکننده). خشم آن‌ها نسبت به دومی، حس واقعیت‌شان را تحریف می‌کند و جهان‌شان پر از چهره‌های تهدیدآمیز می‌شود که باید مورد حمله قرار بگیرند و نابود شوند. در حالت ایده‌آل، این وضعیت در نهایت با دیدگاهی مبهم‌تر جایگزین می‌شود که در آن شیء خارجی نه به‌طور کامل خوب است و نه به‌طور کامل بد. اما وقتی کودک نتواند این گذار را انجام دهد، در چرخه‌ای از ترس و پرخاش‌گری گرفتار می‌ماند.

در بریتانیا، این فرآیند «دوپارسازی» به حذف نقش خشونت استعماری و نو استعماری در ایجاد «مهاجر غیرقانونی» از حافظه ملی کمک می‌کند. در حالی که سیمور می‌نویسد که «افق اتوپیایی فاشیسم بین جنگ‌های جهانی مبتنی بر گسترش استعماری» اکنون جای خود را به یک وسواس راست افراطی نسبت به مرزها داده است، دقیق‌تر این است که مرزبندی‌های کنونی بریتانیا را ادامه‌ای از خشونت استعماری بدانیم: تلاشی برای محافظت از آخرین مرزهای ملت، به‌طوری‌که ثروت و جایگاه به‌دست‌آمده از فتوحات امپراتوری حفظ شود – چه از نظر مادی و چه از نظر نمادین – و از دسترس اتباع سابق مستعمرات دور نگه داشته شود.

قانون ملیت بریتانیا در سال ۱۹۸۱، مفهوم شهروندی بریتانیا را با تکیه بر «حق اقامت (patriality)» یا پیوندهای خونی تعریف کرد. این قانون به دنبال پاک کردن ردپای تاریخ امپراتوری بریتانیا از حافظه‌ها و بازسازی کشور به‌عنوان یک دولت سفیدپوست و کاملاً بسته بود. ویلیام وایتلاو، وزیر کشور محافظه‌کار وقت، با صراحت گفت: «وقت آن رسیده که از این تصور باقی‌مانده که بریتانیا به نوعی پناهگاهی برای کسانی است که کشورشان روزی تحت سلطه ما بوده، رها شویم.» امروزه، کسانی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر استعمار بوده‌اند، به‌عنوان مهاجمین غیرقانونی شناخته می‌شوند؛ افرادی که هیچ حقی بر آن‌چه از آن‌ها به یغما رفته، ندارند. خشونت نژادپرستانه دهه ۲۰۲۰، ابزاری برای سرکوب این سابقه تاریخی است. دوگانگی موجود در این وضعیت به آن‌ها امکان می‌دهد خود را بی‌گناه و اخلاقاً درست‌کار جلوه دهند، در حالی که ریشه‌های خون‌آلود خود را پنهان می‌کنند. در این فرآیند، انسانیت از افراد نژادی گرفته می‌شود. فلسطینی‌ها در آن سوی مرزها تکه‌تکه می‌شوند و در داخل، اوباش نژادپرست در خیابان‌ها آزادانه می‌چرخند. همان‌طور که جیمز بالدوین نوشت: «نمی‌توانید من را به دار آویخته و در گتوها (محل‌های فقیرنشین) زندانی کنید، بدون این‌که خود به موجوداتی هیولوار تبدیل شوید».

منبع: *Read on: Tom Nairn, 'Enoch Powell: The New Right', NLR I/61.*